

تفسیر قرآن و لزوم احراز مراد جدی

محمدحسن احمدی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۹/۱۵

چکیده

آیات قرآن کریم، می‌توانند مورد «برداشت تاریخی» و «برداشت توسعه‌ای» واقع شوند. در برداشت تاریخی، توجه خوانشگر متن به زمینه متن، خاستگاه صدور کلام، سبب صدور و سبب نزول است و این خاستگاه، قابل تعمیم نیست. در برداشت توسعه‌ای، اگرچه متن در ارتباط با زمینه متن معنا پیدا می‌کند؛ اما محل نزاع، خود متن است نه زمینه متن و آنچه به‌عنوان یک معیار در تحدید گستره برداشت توسعه‌ای عمل می‌کند؛ «مراد جدی» متکلم است. برای رسیدن به تبیین جایگاه «مراد جدی» در تفسیر، دو مسأله: «ارادیبودن استعمال» و «فاصله بین خوانش و استعمال»، اهمیت پیدا می‌کنند. «دقت معنایی»، «سیاق گفتاری»، «معنای طیفی» و «زبان خاص»، عواملی هستند که «ارادی بودن استعمال» را تبیین می‌کنند؛ چنانچه «اصل تغایر» و «اصل زمینه متن»، مسأله «فاصله بین خوانش و استعمال» را روشن می‌نمایند. درمجموع بررسی همه این موارد، زمینه را برای اثبات فرضیه این مقاله و تأسیس یک اصل در حوزه تفسیر و زبان قرآن کریم با عنوان اصل: «لزوم احراز مراد جدی»، فراهم می‌کند.**

کلیدواژه‌ها: تفسیر قرآن، زبان‌شناسی تاریخی، مراد جدی، مقام بیان.

* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، پردیس فارابی دانشگاه تهران. Ahmadi_mh@ut.ac.ir

** این مقاله، در قالب طرح پژوهشی شماره ۲۸۷۲۷/۱/۰۳ با استفاده از اعتبارات پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

مقدمه

مقدمه این مقاله را در دو بخش سامان می‌دهیم. ابتدا توضیحی در مورد لزوم «تفکیک برداشت توسعه‌ای از تاریخی» در تفسیر و سپس، تبیین مسأله پژوهش.

اهل کتاب، تفسیری در سطح تاریخی است و نمی‌تواند هم‌عرض سایر اقوال تفسیری (طبرسی، ۱۳۷۶: ۹۶/۱) قرار گیرد تا احياناً قبول آن موجب طرد سایر اقوال (در سطح توسعه‌ای) گردد.

تفکیک برداشت توسعه‌ای از تاریخی در تفسیر

آیات قرآن، از دو جهت «توسعه‌ای» و «تاریخی» می‌توانند تفسیر شوند. برداشت از متن صرفاً براساس مقام بیان آن و تحلیل متن از جهت «فضای صدور» آن، یک «برداشت تاریخی» است. در برداشت تاریخی، توجه خوانشگر متن به زمینه متن^۱ و خاستگاه صدور کلام است. تفسیر تاریخی قرآن و شناخت بافت تاریخی و سبب نزول آیات تاریخی، نمونه برداشت تاریخی است. برداشت تاریخی از آیه قرآن نیز تابع شناخت سبب نزول است. شناخت سبب نزول، مقوم فهم تاریخی آیه است و بدون توجه به سبب نزول، ظهوری محقق نمی‌شود. در مقابل برداشت تاریخی، «برداشت توسعه‌ای» است. در برداشت توسعه‌ای، اگرچه متن در ارتباط با زمینه متن معنا پیدا می‌کند؛ اما محل نزاع، خود متن (نه زمینه متن) است. تفسیر رایج قرآن که ناظر به معانی گسترده آیات قرآن است؛ از نمونه‌های برداشت‌های توسعه‌ای است. حتی آیات تاریخی قرآن نیز می‌توانند مورد برداشت توسعه‌ای قرار گیرند. برداشت توسعه‌ای و تاریخی را می‌توان معادل تفسیر تأویلی و تنزیلی در قرون متقدم دانست. از این رو ایجاد هم‌عرضی بین تفسیر تاریخی و توسعه‌ای صحیح نیست؛ مثلاً تفسیر «عهدالله» (بقره/۷۲)، در ارتباط با

غالب اصول لفظی موردتوجه در اصول فقه از جمله «اصل حقیقت»، «اصل اطلاق»، «اصل اشتراک»، «اصل ظهور»، از نمونه اصل‌های موردتوجه در برداشت‌های توسعه‌ای است. در برداشت‌های تاریخی، با اصل‌هایی چون «اصل تغایر» و «اصل تقیید» مواجهیم. «تعمیم» به‌عنوان یک اصل، از جمله قواعدی است که در برداشت توسعه‌ای قابل اجراست و اجرای آن در برداشت تاریخی، با مانع روبروست. تعمیم در برداشت تاریخی، متوقف بر احراز مقام بیان و نیازمند دلیل است. از این رو در برداشت‌های تاریخی با «اصل تقیید» و عدم تعمیم گزارش تاریخی مواجهیم. تعمیم مقام بیان، متوقف بر احراز در مقام بیان نبودن است. یعنی اینکه زمانی می‌توان مقام بیان را تعمیم داد که مطمئن باشیم گزارش موردنظر، در مقام بیان موضوع خاصی نیست. عدم جواز تعمیم در سطح تفسیری تاریخی آیه، امری بس مهم است که بی‌توجهی به آن چه‌بسا مفسر را دچار نوعی تفسیر به رأی سازد.

نمونه این بی‌توجهی را می‌توان در تفسیر آیاتی دانست که به مسأله تحریف مرتبط با اهل کتاب می‌پردازد (بقره/۷۵ و نساء/۴۶ و مائده/۱۳، ۴۱). در تفسیر این آیات، نمی‌توان تفسیر تاریخی آیه را تعمیم داد و معانی متعددی فراتر از واقعیت تاریخی را برای اصطلاح تحریف در نظر گرفت. این آیات، در عین صراحت تعبیر تحریف، اما نیازمند تفسیر دقیقی در تعیین مصداق یا مصادیق آن هستند. این روایات هستند

ملاک ارزش و نه مقایسه بین ادیان مختلف است. بر این اساس، مفاد این آیه آن است که آنچه ارزش دارد واقعیت و حقیقت است نه تظاهر و ظاهرسازی. در مورد برخی روایات طبی نیز توجه به تاریخی بودن روایت و نظارت آن به فضای جغرافیایی خاص نباید از نظر دور ماند (ابن بابویه، ۱۴۱۴: ۴۵).

پیشینه پژوهش و مفاهیم کلیدی

با عنایت به تفکیک برداشت تاریخی و توسعه‌ای، حوزه و گسترده دلالت کلام در تفسیر توسعه‌ای اهمیت می‌یابد. در اینجاست که «مراد جدی» به‌عنوان یک شاخص و معیار، می‌تواند قابل توجه باشد. کلیدواژه «مراد جدی» (یا «اراده جدی»)، یکی از واژگان پربسامد در حوزه تفسیر متن به‌ویژه متون دینی و قرآن کریم است. «مراد جدی»، از واژگان موجود در ادبیات اصول فقه و در مقابل مراد استعمالی است. در فقه، اصطلاح اراده استعمالی و جدی به مناسبت بحث عام و خاص مطرح می‌شود. «اراده استعمالی»، اطلاق لفظ و اراده معنای آن از سوی متکلم است؛ چه در مقام هزل و امتحان و چه در مقام جدیت باشد. در مقابل آن، «اراده جدی» به متعلق اراده استعمالی یا غیر آن یا بخشی از آن تعلق می‌گیرد (سبحانی، ۱۴۲۰: ۱/۱۹۰). در واقع دلالت‌هایی که در حوزه مقام بیان و مورد توجه کلی متکلم اند؛ یا می‌توانند مورد توجه خاص متکلم نیز باشند یا نباشند. اراده جدی به معنای دلالت‌های مورد توجه خاص و اراده استعمالی به معنای دلالت‌های مورد توجه به‌صورت عام صرف نظر از قرار گرفتن در بافت جمله است. همچنین در تعریف «مراد جدی»

که به تفسیر مراد از تحریف می‌پردازند. توضیح آنکه اصطلاح تحریف به تصریح طبری، مربوط به یهودیان عصر نزول است (طبری، ۱۳۹۲: ۱۰۰/۶). مفسران در تفسیر اصطلاح قرآنی تحریف، بدون ذکر مصداقی خاص، به تقسیم‌بندی تحریف به دو قسم لفظی و معنوی و توضیح این دو پرداخته‌اند (طوسی، ۱۴۲۰: ۴۷۰/۳؛ طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۴۱/۵). باید گفت هیچ مصداقی به‌روشنی گزارش‌هایی که به تحریف به معنای کتمان نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اشاره داشته‌اند، مبین اصطلاح قرآنی «تحریف» نیست.

همان‌طور که اشاره شد به‌صورت کلی هر آیه قرآن، هم قابل تحلیل تاریخی است و هم قابلیت تحلیل توسعه‌ای دارد؛ مثلاً آیه شریفه ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ﴾ (کوثر/ ۱) هم در تحلیل توسعه‌ای و هم در تحلیل تاریخی، مورد توجه واقع شده است؛ اما در برخی موارد، شدت تاریخی بودن کلام به‌گونه‌ای است که تحلیل آن جز در یک رویکرد تاریخی ممکن نیست. به‌عنوان نمونه، تفسیر «الناس» در آیه تبلیغ ﴿وَ اللَّهُ يَعِصُّكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (مائده/ ۶۷) به معنای «توده مردم»، نوعی فارسی‌سازی ترجمه، بی‌توجهی به لزوم تفسیر این آیه در سطح تاریخی و به اجماع مرکب، بی‌اساس است؛ چه آنکه در یک برداشت تاریخی، مراد از الناس، منافقان (از نظر شیعه) یا یهود (از نظر اهل سنت) است. آیاتی چون ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِّئِينَ﴾ (بقره/ ۶۲)، نیز می‌توانند مصداق دیگری بر این مسأله به‌شمار آیند. این آیه برخلاف برداشت توسعه‌ای آنکه احیاناً موجب ایجاد شبهه است؛ در یک رویکرد تاریخی در مقام بیان تبیین و ارائه

گفته شده:

اراده متکلم به بیان هدف اصلی و مراد جدی کلام خود برای مخاطب، که امکان دارد همان مدلول استعمالی کلام و یا غیر آن باشد (جمعی از محققان، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

اصطلاح «مراد جدی»، حتی در تعریف اصطلاح تفسیر قرآن نیز به کار گرفته شده است. در برخی پژوهش‌های معاصر در تعریف اصطلاح تفسیر، این چنین گفته شده:

تفسیر، عبارت است از بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد خدای متعال از آن بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره (بابایی، ۱۳۷۹: ۲۳).

«مراد جدی»، یکی از نقاط مسأله‌ساز بین هرمنوتیک‌دانان و مفسران مسلمان شمرده شده است. از میان اضلاع سه‌گانه: «متن، مخاطب و مؤلف»، این تلقی در میان محققان بومی اسلامی شکل گرفته است که هرمنوتیک‌دانان غالباً قائل به محوریت ضلع دوم (مخاطب) در مقابل مفسران مسلمان هستند که قائل به محوریت ضلع سوم (مؤلف) اند. به‌عنوان نمونه گفته شده:

فرآیند فهم و تفسیر متن از نظر عالمان اصولی فرآیند کشف معنا و درک مراد جدی مؤلف است حال آنکه از منظر هرمنوتیک فلسفی معنای متن در فرایند تفسیر و قرائت متن ظهور پیدا کرده است؛ مؤلف و قصد او نقشی در فرآیند تفسیر و فهم ندارد و فهم مؤلف از متن هیچ مرجعیتی برای دیگر خوانندگان متن ندارد (واعظی، ۱۳۹۲: ۱۵۲).

البته شاید تصویر نزاع به این صورت، بسیار

ساده و ابتدایی و تا حدی غیرقابل‌باور باشد (که مثلاً برخی، قصد مؤلف را محور فهم متن ندانند!) علت این امر را نیز باید در احتمال فهم نادرست مقصود هرمنوتیک‌دانان دانست. اینکه مراد آنان از متن، چه نوع متنی (اعم از وحیانی، مقدس، تاریخی، فلسفی و...) است و اینکه محوریت مخاطب را در چه سطحی از فهم متن (اعم از سطح توسعه‌ای یا تاریخی و...)، ملاک قرار می‌دهند؛ مسائلی است که تا روشن نشود؛ امکان ترسیم یک فضای دوقطبی (مؤلف محور و مخاطب محور) وجود ندارد؛ اما به‌هر تقدیر، مسأله محوریت قصد مؤلف یا مراد جدی - صرف نظر از نزاع پیش‌گفته - امری است که توجه به آن ضرورتی ویژه دارد. برای ساده‌سازی موضوع، از یک مثال عرفی، بهره می‌بریم. تابلوی راهنمای موجود در جاده برای نشان دادن مسیر حرکت مثلاً به سمت مکان الف، به‌گونه‌ای است که راننده خودرو - چه بسا - با وجود آنکه می‌داند جهت مکان مقصد، مثلاً در جهت شرق است؛ اما مطابق تابلوهای راهنما برای رسیدن به نقطه الف باید به جهت محدودیت‌های ترافیکی و جاده‌ای احیاناً خلاف جهت مکان الف حرکت کند. روشن است که قصد اصلی، مکان الف است و تمام جهت‌گیری‌های در طول مسیر حرکت، بر محور رسیدن به مکان الف است و الا موضوعیت ندارند. درک اراده جدی در مواجهه با تمثیلات و تشبیهات و تعبیر کنایی، مشهودتر است؛ مثلاً در تفسیر آیه «وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ» (مائده/۵)، می‌توان روابط اجتماعی - نه حلیت و حرمت اصطلاحی - را مراد جدی این تعبیر قرآنی دانست (توضیح آنکه مراد از

طعام در این آیه، گندم و جو - نه غذای پخته، گوشت و امثال آن- است) (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۱۲/۵).

جهت روشن شدن موضوع، باید مرز پژوهش خود را با باور به غرض محوری در تفسیر نیز متمایز کنیم. «غرض» که معمولاً به عنوان عامل وحدت بخش آیات یک سوره از آن نام برده می شود؛ امری کلی است. در صورتی که ما در اینجا با مقام بیان یک گزاره خبری مواجهیم. شاید بتوان مثال عرفی غرض را همان حکایت وصیت پیرمرد به فرزندان خود نسبت به شخم زدن زمین بدانیم که غرض اصلی، رسیدن به دفینه نبود بلکه کار روی زمین برای بارور کردن آن بود. قصد مؤلف در موضوع این مقاله، امری جزئی و در حوزه مقام بیان یک گزارش است. برای رسیدن به مراد جدی متکلم، البته باید از موانعی چون بدیهی انگاری معنای لفظ^۲، خلط موضع تأکید کلام و خلط ظرافت تشبیه به کاررفته در کلام، گذر کرد. به عنوان نمونه در تفسیر آیه شریفه: «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا» (حجرات/۱۲) این توضیح تفسیری که: «ان الذئب يترك لحم ذئب و بعضنا يأكل بعضا عياناً» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱۱/۴۹)^۳، وجه

تأکید کلام و وجه تشبیه به کار رفته در آیه را کاملاً روشن می کند. به همین ترتیب تشخیص موضع تأکید در آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران/۱۹) یا «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (بقره/۶۲)، از بدتفسیری آیه و تفسیر آن به پلورالیزم ادیانی، جلوگیری خواهد کرد.

در رویکردی تاریخی، می توان گفت که به طور کلی، لفظ سه مرحله را پشت سر می گذارد:

۱. مرحله وضع: که واضع، اقدام به وضع لفظ می کند یا وضع، تعیین می یابد.
۲. مرحله استعمال (نوعی): که لفظ موضوع، نوعاً در معنای خاصی به کار می رود.
۳. مرحله خوانش: مواجهه مخاطب با لفظ استعمال شده است.^۴

محل نزاع در مباحث الفاظ، مرحله خوانش و شناخت «اراده جدی» متکلم است. از این اراده به «قصد مؤلف» نیز تعبیر می شود. آنچه در مرحله خوانش به عنوان یک سؤال فراروی مخاطب است؛ این است که مراد گوینده از لفظ چیست؟ اما آیا

۴. مشکلی که از ناحیه عدم در نظر نگرفتن سطوح سه گانه وضع استعمال و خوانش و تسری محل نزاع از مرحله خوانش به حوزه وضع و استعمال ایجاد می شود؛ منحصر به این مورد نیست. توجه به تمایز این سه مرحله، هم چنین مانع بدفهمی نوع برداشت از قرآن و دفاع نادرست از تفسیر روایی (در قالب رد روش تفسیر قرآن به قرآن) می گردد؛ چنانچه وجود تشابه در قرآن نیز به این حوزه تعلق می گیرد. تشابه در مرحله وضع و استعمال، به اجمال می گراید این در حالی است که تشابه، مربوط به مرحله خوانش است. از این روست که با توجه به دهها تعریف از تشابه، نمی توان نسبت به تعیین مصداقی محکم و متشابه، اظهار نظر قطعی کرد.

۲. چه بسا همان آباتی که فهم آنها در ظاهر با مشکلی روبرو نیست؛ در یک نگاه بنیادی بتواند به دریافت زوایای جدید تفسیری و اصلاح برخی پیش فرض های غلط سود برساند.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ابن المتوکل عن علی عن أبيه عن الريان بن الصلت قال: أنشدني الرضا عليه السلام لعبد المطلب: يعيب الناس كلهم زماناً ما لزماننا عيب سوانا نعيب زماننا والعيب فيناو لو نطق الزمان بنا هجاناً وإن الذئب يترك لحم ذئب و يأكل بعضنا بعضاً عياناً (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱۱/۴۹).

۱. ارادی بودن استعمال

مرگ و تولد الفاظ، ناشی از ماهیت قراردادی رابطه میان لفظ و معنی است. چه الفاظی که در هنگام استعمال، از معنای موضوع له خود هجرت کردند و چه الفاظی که بار معنایی الفاظ آنها دچار دگرگونی شد؛ مثلاً تبدیل واژه «قبرستان» به «آرامستان» و یا جایگزینی واژه «انبوه» به جای واژه «کثیف»، تلاش برای فرار از بار معنایی منفی ایجاد شده در فرآیند تدریجی استعمال است. صرف نظر از فاصله زمانی وضع و استعمال، در برخی موارد (مانند اراده ساتر از مستور (اسراء/۴۵) یا اراده عمو از آب (مریم/۴۲))، الفاظ در معانی مورد انتظار خود نیز به کار نمی‌روند. «وضع» و «نوع استعمال»، شرط لازم (نه کافی) برای دلالت لفظ بر معنا در مرحله خوانش، است و تعهدی عقلی برای استعمال کننده ایجاد نمی‌کند. از این جهت وجود فاصله میان معنای استعمالی و مراد جدی و تشکیل فرآیندی برای تجزیه و تحلیل و تفسیر این رابطه در مرحله خوانش، امری اجتناب‌ناپذیر است. تطابق غالبی معنای استعمالی و اراده جدی ممکن است در فقه موجب تولید اصل تطابق این دو شود؛ اما در رویکرد تاریخی، می‌توان گفت بین معنای استعمالی لفظ و مراد جدی از آن، ضرورتاً انطباق وجود ندارد. در واقع اولویت داشتن مراد متکلم نسبت به نظر واضح و استعمال‌کننده نوعی، محدودیت الفاظ در اشراب برخی مفاهیم و مابازاء داشتن همه مفاهیم در عالم الفاظ، ایجاب می‌کند تا فهم یک واژه صرفاً از طریق بررسی سیاقی که آن واژه در آن استعمال شده امکان‌پذیر باشد. واژگان، معانی را فقط از رهگذر بافت انتقال می‌دهند و از این جهت، رویکرد تحلیل واژگان قرآنی در خارج از بستر سیاق و

مخاطب می‌تواند برای پاسخ به این سؤال، صرفاً براساس، مرحله اول و دوم به این مراد دست یابد؟ آیا معنای استعمالی لفظ، همان مرادی جدی متکلم است و فاصله‌ای بین این دو وجود ندارد؟ واقعیت آن است که همان‌طور که وضع لفظ، یک امر قراردادی است؛ استعمال لفظ در یک معنای خاص نیز تابع اراده متکلم است که از آن به «ارادی بودن استعمال»، تعبیر می‌کنیم. با توجه به محوریت رسیدن به مراد جدی مؤلف در متن، سه نوع مواجهه با متن، متصور است:

۱. فهم وارونه؛ ممکن است اساساً ظاهر الفاظ به کار رفته در متن، مراد نباشد. از این مسأله در تفسیر قرآن، با عنوان تأویل یاد می‌شود. از این رو اساساً تأویل، مبنایی کاملاً عقلی دارد؛ چه آنکه هم الفاظ و هم ترکیبات موجود در یک زبان محدود است.

۲. بدفهمی؛ تفسیر متن صرفاً با توجیه استناد به ظاهر کلام و بدون توجه به قرائن و سیاق، موجب توقف فهم در مرحله مراد استعمالی و عدم درک مراد جدی متکلم است.

۳. فهم غیرمتکامل؛ در مورد برخی متون (به ویژه متون دینی) اگرچه فهم معنای ظاهر (مراد استعمالی)، مطلوب است؛ اما فهم متکامل تر زمانی حاصل می‌شود که مراد جدی متکلم یافت گردد.

در تبیین لزوم احراز مراد جدی در تفسیر قرآن، بررسی دو متغیر راهگشا خواهد بود. دو متغیر عبارت‌اند از: «ارادی بودن استعمال» و «فاصله خوانش و استعمال». در ادامه هر یک از این دو را به تفصیل بررسی خواهیم کرد و زمینه را برای رسیدن به نتیجه تحقیق هموار خواهیم کرد.

وجوه، لفظ مشترکی را گویند که در چند معنا به کار رود؛ مانند لفظ «امت» که در قرآن کریم به سه معنای «ملت، طریقت و مدت» آمده است (سیوطی، ۱۳۸۷: ۱۲۱/۲). قابل توجه است که پیش فرض این وجوه، صحت همه آنهاست نه محتمل بودن آنها که ضرورتاً به دنبال تفسیر تک معنایی باشیم. از این رو فرض احتمالات مختلف توسط مفسر (که روال رایج مفسران متقدم بوده است) ضرورتاً به معنای انحصار قول صواب در یک احتمال به صورت «لاعلی التبعین» نیست. احتمالات مختلف می توانند به صورت طیفی و همین طور در طول یکدیگر باشند و هریک درصدی از تفسیر را به خود اختصاص دهند.

نقطه آسیب دیدگاه‌های نواعزالی در تفسیر تاریخی قرآن، تمرکز بر معنای استعمالی و تصور کفایت مرحله وضع و معنای استعمالی در افاده معنا و بی توجهی به اراده جدی است. در واقع نوع نقد این نظریه که «قرآن یک محصول فرهنگی است»، در سطحی دیگر هم به رویکرد لغوی و تحلیل متن، فارغ از قصد مؤلف برمی‌گردد. در گزارشی آمده است که:

فردی از طرف امام عسکری علیه السلام خطاب به‌کندی از فیلسوفان عراق می‌پرسد: آیا ممکن است گوینده‌ای سخنی بگوید و مقصود گوینده چیزی باشد مغایر با آنچه در ذهن مخاطب است؟ فیلسوف عراقی با کمال دقت به سؤال شاگردش گوش داد و گفت: «سؤال خود را تکرار کن. شاگرد سؤال را تکرار نمود. استاد تأملی کرد و گفت: آری، هیچ بعید نیست، امکان دارد که چیزی در ذهن گوینده سخن باشد که به ذهن مخاطب نیاید و شنونده از ظاهر کلام گوینده چیزی بفهمد که وی خلاف آن را اراده کرده باشد» (پیشوایی، ۱۳۷۶: ۶۳۰).

به صورت مستقل، از این جهت، مبنای قابل تأملی دارد.^۵ از این رو آنچه می‌تواند به عنوان یک اصل مورد توجه باشد؛ آن است که تطابق معنای استعمالی و مراد جدی، نیازمند اثبات است و این تطابق نمی‌تواند به صورت پیش فرض، پذیرفته شده تلقی گردد.

یک لفظ می‌تواند در کارکردهای گوناگون، معانی متعددی را افاده کند. بر همین اساس، معنای یک واژه در کاربرد قرآنی و غیر قرآنی و حتی در کاربردهای مختلف قرآنی آن نیز می‌تواند متفاوت باشد. اساساً بحث «وجوه» در قرآن کریم بر این اساس شکل گرفته است که هر استعمال جداگانه با توجه به زمینه متن و قصد مؤلف، می‌تواند دلالت مستقلی داشته باشد.

۵. تصور استقلال تحقیق در مفردات قرآن، بدون توجه به بافت، به همان اندازه ناصحیح است که بیماری بدون مراجعه حضوری به پزشک و صرفاً با بیان اوصاف وضعیت خود به پزشک و بدون معاینه، انتظار نسخه پزشک را داشته باشد! این تصور نادرست در فهم الفاظ قرآن، مبتنی بر آن است که هر لفظ یا تک‌واژه به دلیل آن‌که دارای معنای مستقلی است؛ قابل ریشه‌یابی به صورت مستقل است. از این رو اشتقاق واژه و معناهای محتمل آن در کاربردهای مختلف قرآنی، بررسی می‌شود. این در حالی است که معنای هر واژه در یک کاربرد - به‌ویژه در ادبیات قرآنی - ضرورتاً مرادف با معنای همان واژه در کاربرد دیگر نیست. کوتاه سخن آنکه تلفیقی از علم صرف در کنار مطالعه تفننی مفردات با اعتقاد به وجود اتحاد معنایی یک لفظ مشترک در کاربردهای مختلف قرآنی و غیر قرآنی، منطقی نیست. تردیدی نیست که ارائه دیدگاهی روشن و قاطع درباره مفهوم و چارچوب معنایی یک واژه قرآنی، منوط به شناخت کاربرد لفظ در حیطه متنی خود است. از این رو معرّبات یا واژه‌های دخیل نیز موضوعیتی نمی‌یابند؛ چه آنکه واژه چه مُعَرَّب (دخیل) باشد و چه اصیل، ابزاری برای انتقال پیامی است که مورد نظر قرآن کریم است و بافتی که واژه در آن قرار گرفته، معیار قضاوت در مورد معنای نهایی است.

آن در بسیاری دیگر، خود گویای تحقق تفاهم غالبی در زمان صدور است.

دقت معنایی

در تفسیر یک آیه قرآن کریم، گاه واژه‌ای خاص مورد دقت نظر واقع می‌شود که چه‌بسا در ارتباط کلی معنایی آیه ابهامی ایجاد نکرده باشد. در واقع نوع زاویه ورود، اهمیت فهم معنای واژه را معنادارتر می‌کند. در این حالت می‌توان گفت محقق به دنبال دقت معنایی نه ضرورتاً اصل معنای جامع مشترک است. از این رو رسالت اصلی دانش مفردات را باید شناخت دقت‌های معنایی دانست. مفرداتی چون ظلم، تقوی، هدایت، نور و... که بر اثر عواملی از جمله کثرت تکرار در ترکیب‌های مختلف، وجوه معنایی متفاوتی پیدا کرده‌اند. دقت معنایی، به کلمه به‌تنهایی نظر ندارد و نه ساختار کلمه موضوع اصلی آن است و نه ریشه‌یابی لغوی. بنابراین علم صرف و لغت‌شناسی از ابزارهای دانش مفردات در رسیدن به غرض اصلی آن به حساب می‌آید. با این حساب، تعریف «مفردات^۷ قرآن»

تأویل را گسترده کرده‌ایم که هر چیز نافهمیده‌ای را به حساب تأویل گذارده‌ایم؛ کما اینکه اصرار داریم هر عمل غیرقابل فهم را ذیل عنوان معجزه بیاوریم. این توسعه اصطلاحات - البته به‌عنوان یک راه حل!- در مورد سایر اصطلاحات علوم قرآنی مثل نسخ نیز ورود کرده است؛ اما باید پذیرفت که توسعه دامنه یک اصطلاح نمی‌تواند جایگزین فهم غلط و برداشت ناصواب باشد.

۷. واژه «مفرد» در ادبیات عربی دارای مفاهیم متعددی است. مراد از مفرد، در دانش «مفردات قرآن»، مفرد در مقابل جمله است. در تعریف مفرد گفته‌اند: کلامی که معنای آن تام نباشد؛ اما روشن است که حوزه مصادیقی که در «مفردات قرآن» بحث می‌شود اساساً ارتباطی با تام بودن یا نبودن معنا ندارد؛ چه آنکه چه‌بسا ریشه کلمه مورد نظر در حالت فعلی آن (که یک کلام است) مورد بررسی واقع شود.

بر این اساس، می‌توان گفت استفاده قرآن کریم از الفاظ متداول زبان عربی، به مفهوم تعبد کامل به معنای موضوع‌له آنها نیست و از نظر عقلی نیز محال نیست که در مقام استعمال، معنای موضوع‌له، دچار تغییر و توسعه و ضیق گردد. رسیدن به این معنا و مراد، نیز محال نیست. روش تفسیر قرآن به قرآن نیز از نمونه‌ساز و کارهای دستیابی به این معنای ارادی است. البته نباید از نظر دور داشت که غرض در هر متنی به‌ویژه یک متن دینی، انتقال یک مفهوم خاص به مخاطب است. از این رو اگرچه محور فهم معنای لفظ، اراده متکلم و نه فهم مخاطب است؛ اما باید به این امر نیز توجه داشت که متکلم حکیم نیز به‌گونه‌ای تکلم می‌کند که نوع مخاطب، برداشت صحیحی از کلام وی داشته باشند. چنانچه نوشته‌های حروف جلوی آمبولانس به‌صورت معکوس است تا راننده خودروی جلویی، این حروف را به‌صورت صحیح در آینه ماشین خود ببیند. در واقع غرض اصلی، نه استعمال لفظ در یک معنای مشخص (ارادی)، بلکه انتقال یک معنای مشخص است. بر همین اساس، تلقی فهم‌ناپذیری یک متن دینی یا تلقی زبان خاص (نه عرفی) از آن، قابل تأمل است. به‌عنوان نمونه اگر متکلم می‌داند که استعمال یک لفظ خاص، معنای خلاف مقصود را می‌رساند؛ از آن می‌پرهیزد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا﴾ (بقره/۱۰۴)؛ از این رو شاید بتوان حدس زد که بسیاری از تلقی‌هایی در مورد متن قرآن و حدیث که عنوان شبهات تفسیری و حدیثی به خود گرفته‌اند؛ ناشی از فاصله گرفتن از زمان نزول و صدور است. واکنش متعجبانه مخاطب در برخی روایات^۶ و عدم

۶. مانند روایت ذریح محاربی ذیل آیه ﴿ولیفوا نذورهم﴾ (حج/۹۲) (کلینی، ۱۳۶۳: ۴/۹۴۵). اساساً در مواردی، گاهی آن‌قدر، اصطلاح

به: «دانشی که درباره تک‌واژه‌های قرآنی از نظر ریشه، اشتقاق لغوی، دلالت بر معنای مطلوب، مناسبات و نوع کاربرد آن در قرآن بحث می‌کند» (محمدی، ۱۳۸۱: ۱۸) قابل اصلاح به این تعریف است که: «دانشی که به تبیین ظرافت و دقت معنایی کاربرد مشخصی از یک واژه (اسمی یا فعلی) در حوزه ساختار و معناشناسی آن می‌پردازد.»

با این توجه، رسیدن به معنای جامع مشترک، مربوط به علم لغت‌شناسی و نه مفردات است. از این رو آسیب مطرح در مورد دیدگاه‌های نواعترالی، در سطحی دیگر به رویکرد مبتنی بر لزوم بازگرداندن معانی چند لفظ دارای ریشه مشترک به یک معنا نیز وارد است؛ چراکه «هرگز در هیچ موضعی از علم لغت یا صرف، دلیلی اقامه نشده است که ثابت کنند الزاماً هر ریشه سه حرفی، حتماً یک معنای جامع دارد که تمام واژه‌های دربردارنده آن ریشه سه حرفی، از آن معنای جامع نشأت گرفته‌اند» (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۲۳۹). اولین سطح تغییر معنای یک ریشه در تغییر صیغه آن صورت می‌گیرد. عدم دقت در امکان چنین تفاوت معنایی، موجب سوء فهم می‌گردد. نمونه این سوء فهم، برداشت ناروای عدم وجوب صوم از ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ﴾ (بقره/۱۸۴) است که ناشی از عدم ایجاد تمایز بین «طاق» (ثلاثی مجرد) به معنی «القدره علی الشیء» و «اطاق» (باب افعال) به معنای «احتمله بمشقه» است.

تأثیر تغییر صیغه در معنا، به حدی است که می‌توان اصل را بر تغییر معنای ریشه از صیغه‌ای به صیغه دیگر دانست. در این میان، معنای جامع مشترک، نقش دقت معنایی را به عهده دارد و معنای اصلی واژه با

توجه به جمله‌ای که واژه در آن به کار رفته است و سیاق‌های متصل و منفصل، به دست می‌آید. در واقع آنچه تأکید رویکردهای لغوی رایج بر آن استوار یافته است؛ در نظر گرفتن معنای جامع مشترک به عنوان معنای اصلی و اصل بودن تطابق این معنای اصلی با معنای واژه در صیغه مورد نظر است. این در حالی است که این مسیر باید به صورت معکوس تصویر شود. یعنی آنکه معنای اصلی آیه از راه‌هایی چون سیاق به دست آید و آنگاه برای تعیین دقت معنایی، از معنای جامع مشترک استفاده شود. این معادله بر این مبناست که معنای جامع مشترک، عامل تمایز بخش واژه از واژه‌های مترداف است نه آنکه هویت بخش معنای واژه باشد. از این رو در موضع‌گیری نسبت به ریشه‌کاوی واژگان قرآنی که به فرهنگ عصر نزول برمی‌گردد و در ادبیات خاورشناسی از آن با عنوان «تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه» یاد می‌شود؛ از این جهت قابل ملاحظه است که این ریشه‌کاوی، تلاشی در سطح رسیدن به معنای جامع است. حال آنکه مقصد اصلی دانش مفردات، رسیدن به دقت معنایی است.

ناکارآمدی معنای جامع مشترک به عنوان فصل‌نامه معنایی، از آن جهت است که در مواردی آن قدر دامنه این معنای جامع، گسترده است که کمتر مصداقی را می‌توان یافت که در زیرمجموعه آن قرار نگیرد. معنای جامع مشترک ریشه «ک ت ب» و «ع ل م»، نمونه‌هایی از این گستردگی معانی است. روشن است که معنای اصلی جز به کمک سیاق کلام قابل احراز نیست و از این روست که بحث وجوه معنایی در قرآن کریم، فصل مبسوطی را به خود اختصاص داده است. اینکه خواسته باشیم تمامی مشتقات این ریشه‌ها را

صرفاً براساس یک معنای جامع مشترک تحلیل کنیم؛ به تفسیر به رأی می‌انجامد. این تفسیر به رأی وقتی تقویت می‌شود که احیاناً در میان کاربردهای مختلف معنای جامع مشترک، معانی فارسی شده‌ای نیز دخالت کنند؛ مثلاً در مورد ریشه «ع ل م»، به قدری توسعه معنایی این ریشه قابل توجه است که در زبان فارسی هیچ تفکیکی بین معانی مختلف علم داده نمی‌شود و از همه موارد: ساینس (Science)، نالج (Knowledge)، مطلق دانستن، معرفت، مهارت و... با عنوان علم یاد می‌شود. شبیه نوآموز زبان انگلیسی که به خاطر محدودیت دامنه لغات، همه توصیفات مثبت وی از پدیده‌های اطراف با تعبیر: Good یا Ok صورت می‌گیرد. از همین روست که آسیب ترجمه واژگان فارسی شده قرآنی بسیار بیشتر از واژگانی است که تحت عنوان «غریب القرآن» از آنها یاد می‌شود. از این روست که مثلاً باید بین «ظن»، «الناس»، «الارض» و... در ادبیات فارسی و استعمال قرآنی آن تفاوت گذارد. در این واژگان گرچه عربی‌اند اما فارسی ترجمه می‌شوند؛ چنانچه کسی که زبان دوم فرا گرفته‌است؛ به زبان دوم تکلم می‌کند؛ اما با زبان اول فکر می‌کند!

سیاق گفتاری

نوع قرائت کلام (نه صرفاً کلمه) و تعیین استرس و تأکید کلام نیز نوعی سیاق گفتاری است که می‌تواند بر سیاق متنی سایه افکند. در یک کلام، همه کلمات در یک هم‌عرضی معنایی یکسان قرار ندارند و در مواردی که تأکید روی واژه نداریم؛ سرعت عبور بیشتر است. تأکیدی که در هنگام گویش، روی بخشی از کلام، قرار می‌گیرد (Stress) و به‌طور کلی نوع گویش، در تعیین

معنای کلام، نقش دارد. از این رو قرائت پیامبر صلی‌الله علیه‌وآله‌وسلم یا سایر معصومین علیهم‌السلام علیک حین تفرء موضوعیت دارد. به‌عنوان نمونه در آیه شریفه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَن آمَنَ﴾ (بقره/۶۲) توجه به تأکید روی «عَمِلَ صَالِحًا» و نه «تساوی بین ادیان مختلف»، از انحراف معنایی جلوگیری می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۶: ۱۲۷/۱).^۸ قطعاً این گویش در مورد قرآن کریم، امری واقعیت‌دار است. از این رو در قرائت قرآن کریم، صرف‌نظر از لزوم توجه به تناسب دستگاه موسیقایی با سیاق محتوایی آیات (تلاوت معنا محور)، می‌توان با طراحی نُت واقعی در مورد هر آیه و تعیین نقاط اوج و فرود، نوع قرائت موسیقایی یک آیه را از حالت سلیقه‌ای یک قاری، به فضایی واقعی سوق داد؛ مثلاً در آیه تبلیغ (مائده/۶۷)، دقت معنایی با اولویت دادن تأکید روی «ما» ی موصوله، قابل حس است؛ چنانچه در آیه تحدی (بقره/۲۳)، اولویت دادن تأکید روی مفهوم اضافی «نزول بر عبد»، موجب دقت معنایی و احیاناً معنای متمایزتری می‌گردد.^۹ تعیین حالت انشایی یا اخباری نیز از اثرات مستقیم توجه به نقش گویش است. این اتفاق در برخی روایات فقهی، مورد توجه است و گفته می‌شود که انشاء با زبان اخبار صورت گرفته است. از این رو هر یک از گویش‌های انشایی یا اخباری آیه: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ﴾ (عنکبوت/۴۵) یا ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾

۸. وفي هذه الآية دلالة على أن الإيمان هو التصديق والأعتقاد بالقلب.

۹. این احتمال معنایی از جانب نگارنده است و بر این اساس، این آیه اولاً و بالذات، دلالت برجایگاه و عظمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دلالت دارد.

(بقره/۲)^{۱۰} یا «لاکراه فی الدین» (بقره/۲۵۶) یا «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه/۷۹) «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» (آل عمران/۹۷) روایت «شرفاً و غرباً لن تجدا علماً صحیحاً الا...» (کشی، بی تا: ۹۰۲)؛ روایت: «العلم مقرون بالعمل...» (کلینی، ۱۳۶۳: ۳۹۹/۱)، معانی متمایزی به دنبال خواهد داشت.

بحث مفاهیم در اصول فقه، تلاش برای تعیین تأکیدهای کلام است. در واقع قیود مختلف (اعم از شرط، وصف، غایه، حصر، عدد و لقب) از جهت احترازی بودن یا توضیحی بودن یا مفهوم داشتن یا نداشتن، در نوع استدلال به کلام تاثیر می گذارد. این تاثیر صرفاً تأثیری حاشیه‌ای و در حد تقویت یک دیدگاه نیست؛ بلکه چه بسا به نقض و رد یک دیدگاه منجر گردد. به عنوان نمونه استدلال به «آیه نبأ» براساس وجود مفهوم شرط، موجب اثبات دیدگاه قائلان به حجیت خبر واحد می شود. این در حالی است که بازنگری در وجود مفهوم شرط در آیه نبأ (از جهت شباهت آن به شرط موجود در آیه) «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (اعراف/۲۰۴)، ناقض دیدگاه مذکور خواهد بود (شیخ انصاری، ۱۴۲۳: ۲۵۷/۱). پدید آمدن اصطلاح عنوان «مشیر» (عنوانی که در حکم دخالت ندارد) و به طور کلی تقسیم بندی قیود کلام به «زائد، توضیحی، غالبی، احترازی و مفهومی» در مباحث اصولی (سبحانی، ۱۴۲۰: ۱۶۴/۱)^{۱۱} نیز ناظر به بخشی از همین تأکیدهای

درون جمله‌ای و سیاق گفتاری است و بیش از هر چیز، اهمیت تعیین نوع هر قید و پرهیز از تبادر آنی به مفهومی بودن آن را روشن می سازد. اساساً در تحلیل یک گزاره، قبل از هر چیز باید روش شود که عنوان مطرح در جایگاه موضوع تا چه حد در محمول مدخلیت دارد. به عبارت دیگر آیا عنوان بما هو عنوان، مدخلیت دارد یا ذکر عنوان، از باب نمونه و مصداق است؟ مثلاً اگر گفته می شود «الغیبه جهد العاجز» (سیدرضی، ۱۳۸۹: ۵۲۸)؛ آیا این محمول فقط برای «غیبت» است یا مطلق گناه، چنین وصفی دارد و نشانه ناتوانی و تشویش فکری گناهکار است؟ یا در «الصلاة قربان کل تقی» (سیدرضی، ۱۳۸۹: ۴۶۸)؛ آیا این وصف، وصف صرف «صلاة» است یا «صلاة» از باب نمونه و مصداق است؟

در تبیین اثرگذاری جدی توجه به این مسأله در یک استدلال، به نمونه‌ای فقهی اشاره می کنیم. در استدلال بر اثبات حجیت شهرت فتوایی به عبارت «خذ بما اشتهر»^{۱۲}، استناد شده است. در حالی که شیخ انصاری، با واکاوی سیاق گفتاری و تحلیل نوع تأکید کلام در «ما»ی موصوله، این استدلال - به ظاهر مقبول - را از کارایی، ناتوان می سازد. از نگاه وی، مراد از موصول (ما)، روایت مشهور است نه حکم مشهور؛ چنانچه وقتی در پاسخ به اینکه «کدام مسجد بهتر است؟» می گوئیم «مسجدی که شلوغ تر است.» روشن

^{۱۰} «اقصی ما یدل علیه القید هو کونه قیداً احترازياً و اما الزائد علیه ای الانتفاء لدی الانتفاء فلا دلیل علیه» (سبحانی، ۱۴۲۰: ۱۶۴/۱).

^{۱۱} قال زرارة: قلت: جعلت فداک، یأتی عنکم الخبران أو الحدیثان المتعارضان، فبأیهما نعمل؟ قال: خذ بما اشتهر بین أصحابک، ودع الشاذ النادر، قلت: یا سیدی، إنهما معا مشهوران مأثوران عنکم؟ قال: خذ بما یقوله أعدلهما... الخیر (نوری، ۱۴۰۸: ۳۰۳/۱۷).

۱۰. ای لاتشکوا و لاترتابوا مثل فلارت و لافسوق (طبرسی، ۱۳۷۶: ۳۶/۱).

۱۱. این نکته جالب است که احترازی بودن قید نیز ضرورتاً به معنای مفهوم داشتن آن نیست از این رو آیت الله سبحانی می نویسد:

است که تعلیل به «شلوغ‌تر»، فقط ناظر به مسجد است نه اینکه نتیجه بگیریم «هرجا شلوغ‌تر باشد؛ بهتر است!» (شیخ انصاری، ۱۴۲۳: ۱/۲۳۴).^{۱۳}

قرآن کریم شمرده شده است. به طور کلی با توجه به ساخت ثابت و طیفی معنا، می‌توان رابطه لفظ و معنا را به یکی از صورت‌های زیر تقریر کرد:

جدول ۱. رابطه لفظ و معنا باتوجه به ساخت

دیدگاه	وضع	استعمال	خوانش
نو اعتزالی	ثابت	طیفی (حقیقت و مجاز)	معنای استعمالی یا تابع فهم مفسر
سنتی	ثابت	ثابت و طیفی	معنای استعمالی و مراد جدی
منتخب	ثابت و طیفی	ثابت و طیفی	مراد جدی

معنای طیفی

بخشی از اهمیت تأکید بر اراده متکلم، به ماهیت معنایی طیفی در الفاظ برمی‌گردد. تصور معنای بسیط برای همه الفاظ مانند معانی اسم‌های جامد، بستری نامناسب برای فهم معناست. تصور قابل‌شمارش بودن معنای لفظ، غیرممکن بودن تعدد معنای لفظ و امکان ترادف و ترجمه‌پذیری، مبتنی بر بسیط‌بودن معناست. رویکرد مبتنی بر فهم بسیط ریشه لفظ بدون توجه به صیغه، ساختار جمله، زمینه متن، بافت تاریخی و بالاخره اراده متکلم، ناشی از نادیده‌گرفتن معنای طیفی در الفاظ است. این معنای طیفی به‌گونه‌ای است که چه‌بسا در زمان وضع، مورد توجه واضع نبوده‌است؛ اما در گذر زمان و با توجه به محدودیت الفاظ از طرفی و نیاز به بیان معانی جدیدتر، موجب توسعه معنای لفظ و ساختار طیفی طولی آن شده است. از این رو معنای طولی، دلیلی بر امکان تعدد معنایی در کاربرد واحد در

زبان خاص

بخشی دیگر از اهمیت تأکید بر اراده متکلم، به محدودیت الفاظ برمی‌گردد. این محدودیت، اقتضا دارد تا متکلم در بیان مراد خود، به محدودیت‌های دلالت وضعی، اکتفا نکند. دلیل مهم کسانی که استعمال یک لفظ در چند معنا در کاربرد واحد در قرآن کریم را ممکن می‌دانند؛ این است که با وجود محدودیت لفظ، اما محدودیتی در اراده متکلم (خداوند متعال) و درک مخاطب (وجود پیامبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، وجود ندارد (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱/۱۷۸). شکل‌گیری مباحث تأویلی، اشراب معانی پسینی، تفسیر مبتنی بر برش متن از زمینه متن و شکل‌گیری رویکردهای علمی در تفسیر نیز از اختصاصات زبان قرآن است که مبتنی بر محدودیت الفاظ قابل تحلیل

۱۳. شهرت شکل‌گرفته در میان متقدمان (حتی شهرت حکمی) معمولاً به تناسب ساختار، حول محور یک روایت (نه مجرد از روایت) شکل می‌گرفته است؛ از این رو این اشکال شیخ که مراد از شهرت در روایت (خذ بماشتهر)، شهرت روایت است نه حکم، قابل تأمل است (أن المراد بالموصل هو خصوص الرواية المشهورة من الروایتین دون مطلق الحكم المشهور، ألا تری أنك لو سئلت عن أن آی المسجدین أحب إلیک، فقلت: ما کان الاجتماع فیه أكثر، لم یحسن للمخاطب أن ینسب إلیک محبوبیة کل مکان یکون الاجتماع فیه أكثر، بیتا کان أو خاناً أو سوقاً، وكذا لو أجب عن سؤال المرجح لأحد الرمانین فقلت: ما کان أكبر) (شیخ انصاری، ۱۴۲۳: ۱/۲۳۴).

دلالت زمان ماضی افعال به کاررفته در آیات ابتدایی برخی سوره‌ها در توصیف قرآن، بر تقدم زمانی نزول این دسته از آیات نسبت به آیات دیگر و... برداشت‌هایی است که از جهت نوع ارتباط آنها با معنای ارادی، قابل تأمل‌اند. نتیجه شناخت این قواعد اخص، موجب عدم ورود به عرصه اخباریگری است که رویکرد حذفی را در حدیث و رویکرد مجاز را در قرآن به‌عنوان یک راه‌حل دنبال می‌کند. رویکرد تاریخی به قرآن‌کریم و پایبندکردن فهم قرآن به شرایط تاریخی و نادیده انگاشتن محوریت قصد مؤلف و زبان خاص قرآن، هیچ تفاوتی بین قرآن به‌مثابه یک متن تاریخی و سایر متون نمی‌گذارد و این سؤال جدی فراروی آن است که با توجه به اصرار زبان قرآن بر عدم ورود به بسترهای تاریخی، اصرار بر اثربخشی این بسترها در فهم آیات چه مبنایی دارد؟ البته وجاهت این رویکرد در سطح خود یعنی لطافت تأثیر بستری تاریخی در درک معنا، امری قابل قبول است که این امر چیزی غیر از ابتناء فهم آیات بر بستری تاریخی است.

فاصله خوانش و استعمال

فاصله ایجاد شده بین مقام خوانش متن و مقام استعمال آن، موجب تقویت اصل «لزوم احراز مراد جدی»، می‌گردد. گذر زمان بیشتر از آنکه اثبات وثاقت متون را تبدیل به یک مسأله کرده باشد؛ فهم معنای متن را وارد فضای جدیدی می‌کند. مشکل اصلی در مواجهه با متون دینی، از آن جهت است که فاصله زمانی، از سویی با

است. محدودیت نوشتار در انعکاس ظرافت‌هایی گفتاری نیز، موجب می‌شود تا پایبندی زبان قرآن کریم به قرائت نیز از اختصاصات زبان قرآن محسوب گردد. با توجه به محدودیت قواعد ادبیات عرب، تفسیر برخی عبارات قرآنی که در مباحث کلامی محل معرکه آراء است؛^{۱۴} می‌تواند قبل از پذیرش هرگونه توجیهی، براساس زبان خاص (اخص از عرف) قرآن تفسیر شود. چنانچه ماهیت «تذکیر و تانیث و افراد و جمع ضمائر و افعال» در قرآن‌کریم نیز می‌تواند در عین مبتنی بودن بر زبان عرف، به زبان خاص قرآن نیز تکیه داشته باشد.^{۱۵} بنابراین برداشت‌هایی از قبیل دلالت صیغه تفعیل ریشه «نزل» بر نزول تدریجی (معرفت، ۱۳۸۰: ۶۶-۶۷) یا دلالت صیغه ماضی ریشه «نزل» (انزلنا) بر نزول بخشی از قرآن‌کریم قبل از سوره قدر (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۶۲/۹) یا تعبیر از کاربردهای فراوان برخی افعال ماضی در قرآن با عنوان «ماضی محقق‌الوقوع»^{۱۶} یا

۱۴. مانند «یهدی من یشاء»، «یضل من یشاء»، «الا أن یشاء الله»، «لیغفرلک الله»، «لیدخل الذین آمنوا»، «أکثرهم لا یعلمون» و... یا ناتمام ماندن ظاهری کلام مانند «أفمن زین له سوء علمه» (فاطر/۸)، «ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم و انه لکتاب عزیز» (فصلت/۴۱)، مطمئناً در ساختار ادبیات قرآنی و زبان خاص آن قابل تحلیل است.

۱۵. مثلاً ضرورت دلالت «الذین» موصول، بر جمع عرفی که اقل آن سه نفر است؛ قابل تأمل است؛ چنان که مصداق «بعض المفسرین» یا «بعض الفقها» از نگاه مؤلف یک کتاب، ضرورتاً چند مفسر یا چند فقیه نیست؛ مثلاً شیخ انصاری در مکاسب از صاحب جوهر با عنوان «بعض المعاصرین» یاد کرده است (گرچی، ۱۳۹۲: ۲۶۳). توجه به این نکته می‌تواند آیاتی مانند آیه ولایت را از حالت استثنا نیز خارج کند (برای مفهوم استثنا بودن آیه، بابایی، ۱۳۷۹: ۱۶۵).

۱۶. برخی دلالت فعل بر زمان را مورد انکار قرار داده‌اند (آخوند

خراسانی، ۱۴۰۴: ۴۱/۱). نتیجه تمسک به این مبنا پرهیز از تعبیری چون ماضی محقق‌الوقوع یا توجیهاتی در مورد علم الله، جاء الحق و زهق الباطل و... است.

دگرگونی معانی واژگان مواجه است و از سویی موجب فراموشی «زمینه‌ی متن» می‌شود. این دو را ذیل دو عنوان اصل «تغایر» و اصل «زمینه متن» مرور می‌کنیم.

اصل تغایر

در رابطه متن و مخاطب، دغدغه و نگرانی اصلی، نوع فهم مخاطب از متن است. لفظ مشترک، بر پایه تعدد و تغایر معانی یک لفظ، شکل گرفته است. شناخت این اشتراک به صورت هم‌عرضی در یک دوره زمانی، روشن است (مانند لفظ مشترک «شیر») اما تشخیص این اشتراک در رویکردی تاریخی و تشخیص نقل و تغییر معنای لفظ از معنای متقدم به متأخر، همیشه آسان نیست. در مباحث اصول الفاظ، احتمال تغییر معنای لفظ، با اجرای اصل «عدم نقل»، منتفی می‌شود. از این رو باور تعدد معنای یک لفظ در سیر تاریخی خود و پذیرش «مشترک منقول»، با نوعی مقاومت مواجه است. در صورتی که در یک رویکرد تاریخی، می‌توان از اصل تغایر یاد کرد. اصل تغایر، در واقع تفاوت معنای لفظ در دو زمان طولی مختلف است. تلاش برای تطبیق معانی الفاظ قرآن بر معانی پیشین آنها در زبان‌های مادر چون «سامی» بدون توجه به تحول معانی واژگان در ادبیات قرآنی، از نتایج محسوس اشتراک لفظی است. از این رو دیدگاهی که به بازچینش معانی واژگان در قرآن، تمایل دارد؛ منطقی‌تر از دیدگاهی به نظر می‌رسد که معتقد به حضور واژگان دخیل در قرآن

است. باید پذیرفت که زبان، حامل یک جهان‌بینی است و کاربرد یک واژه در قرآن و غیر قرآن متفاوت است. به عنوان نمونه، عرب، واژه هادی را در مورد کسی به کار می‌برد که جلوی کاروان در شب در بیابان حرکت می‌کرد و بقیه پشت سر او. در واقع در این واژه نوعی تبعیت خوابیده است. قرآن کریم این واژه را معنای جدیدی اشراب کرد. حتی در مورد قواعد پسینی ادبیات عرب نیز باید گفت که ملاک، تلقی عرفی از زبان است نه قواعد پسینی. در واقع ما به جای واژگان دخیل با معنای دخیل مواجه هستیم. اتفاقاً عدم توجه به معنای دخیل و به صورت نمونه، فارسی ترجمه معنای واژگان و ترکیبات عربی را می‌توان یکی از آسیب‌های مهم ترجمه، عنوان کرد. سهل دیدن ترجمه این واژگان، احیاناً اشکالات عمده‌ای را در فهم موجب می‌شود که موجب پیدایش عمده‌ای از شبهات تفسیری می‌شوند. مترجمان در مواجهه با تفسیر قرآن، غالباً رویکردی شبهه‌محور اتخاذ کرده‌اند. در این رویکرد، ترجمه، در مواردی اهمیت می‌یابد که واژه مورد نظر، معادل متمایزی در زبان مقصد داشته باشد و کنکاش از معنای واژه تنها در صورت ثقیل بودن و مسأله‌دار بودن فهم آن مورد توجه مترجم قرار می‌گیرد؛ اما در مواردی که نوعی اشتراک لفظی بین زبان مبدأ و مقصد وجود داشته باشد؛ غالباً مترجم با تکیه بر نوعی دل‌آسودگی از ناحیه ترجمه، ناخودآگاه دچار نوعی مغالطه از نوع اشتراک لفظی می‌شود. این رویکرد باعث می‌شود تا تلاش مترجم نسبت به لغات و

بین این دو وجود ندارد. فاصله گرفتن متن از زمینه خود بسان نوزاد پس از تولد است. اگر تا پیش از تولد، دغدغه‌ای به نام تغذیه نوزاد وجود نداشت؛ اما پس از آن، تغذیه او اهمیت می‌یابد. در مورد متن نیز هرچه فاصله آن از زمینه متن بیشتر می‌شود؛ ضرورت توجه دادن تفسیر متن به زمینه متن، اولویت بیشتری می‌یابد. تفسیر یک متن تاریخی بسان منتقل کردن درختچه‌ای از خاکی به خاک دیگر است که این انتقال باید با ظرافت تمام صورت گیرد. اگر روش استنباط از متن روشن نشود؛ یا تفسیر به رأی را موجب می‌شود یا به اخباری‌گری منجر می‌گردد. یکی از مؤلفه‌های هویت تفسیر در عصر جدید و تفاوت آن با گذشته، فاصله گرفتن لفظ از زمان نزول است. از این روست که می‌بینیم بیشتر تلاش مفسران معاصر به تلاش برای واکاوی و بازیابی قرائنی برمی‌گردد که قبلاً با متن، اتصال داشت. از همین روی است که با گذشت زمان، بر فهرست واژگان غریب قرآن اضافه می‌شده است و حال آنکه درباره بسیاری از آنها کمتر گزارش موتقی در دست است که نشان دهد مسلمانان در صدر اسلام نیز در فهم آنها درمانده بودند (ونزیرو، ۱۳۹۱: ۳۴۷).

این مسأله، به نوعی حکایت از مسأله بودن فهم در ادوار بعدی نیز می‌کند. همچنین بخشی از بدفهمی‌ها نسبت به آیات قرآن ناشی از نادیده گرفتن همین قرائن محذوف است که به عنوان نمونه خود را در ارتباط بین صدر و ذیل آیاتی مانند:

ترکیبات مأنوس، کمتر شود و از پی‌جویی معنای اصلی عربی آن بازماند. این آسیب عمدتاً از آنجایی ناشی می‌شود که در مواردی، لغات و ترکیبات عربی، در گویش فارسی امروز، از معنای قرآنی خود هجرت کرده‌اند ولی مترجم، بدون توجه به این مسأله و با غفلت از این اشتراک لفظی، مفهوم فارسی شده را ملاک ترجمه خود قرار می‌دهد. فارسی شدن برخی واژگان عربی مانند «تَفَاوُت» (ملک/۶۷)، «وَأَرْدُهَا» (مریم/۷۱)، «اِخْتِلَافٍ» (آل عمران/۱۹۰) و... از این نمونه است. به این مجموعه می‌توان واژگانی چون «روح»، «رب»، «واو عطف» و ترکیب‌هایی مانند ﴿السَّمَاءَ الدُّنْيَا﴾ (ملک/۶۷) و افعالی چون «أَرَدْنَا» (اسرا/۱۶)، «أَهْلَكْنَا» (یونس/۱۳)، ﴿وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ﴾ (یوسف/۸۲)، ﴿وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ (بقره/۲۶)، ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ﴾ (انبیاء/۳۰) را افزود. واکاوی درستی یا نادرستی ترجمه واژگان و ترکیب‌هایی در قرآن که به مرور زمان، در کنار معنای قرآنی خود، نوعی معنای فارسی نیز پیدا کرده‌اند؛ در مقوله نوعی آسیب شناسی روشی می‌گنجد که مبتنی بر دو اصل «ترجمه ناپذیری» و «عدم امکان تفکیک تفسیر از ترجمه» است.

اصل زمینه متن

رابطه متن و زمینه‌ای که متن در آن متولد شده است را می‌توان به رابطه جنین و جفت تشبیه کرد. تا زمانی که نوزاد متولد نشده است؛ هیچ دوگانگی

بدعت بودن اجتهاد، از این جهت قابل مناقشه است که گذر زمان موجب فاصله بین متن و زمینه متن می‌شود و عمده تلاش محدثان در ادوار متأخر، بر ایجاد ارتباط بخشی میان این دو استوار یافته‌است. نقش شناخت زمینه متن در فهم متن به گونه‌ای است که نادیده گرفتن آن موجب تحریف کلام است. روشن است که کم‌رنگ‌تر شدن اتصال متن به زمینه متن به دنبال یک فاصله زمانی، تمایز معنای استعمالی و جدی را روشن می‌کند و موجب فرآیند وار شدن مسیر مخاطب متن، برای رسیدن به مراد جدی متکلم می‌گردد.

بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به تفاوت برداشت توسعه‌ای و تاریخی، آنچه در برداشت توسعه‌ای موضوعیت دارد؛ اراده متکلم است. اگر در برداشت تاریخی، احراز مقام بیان یا همان حوزه نظارت و توجه متکلم ضروری است؛ در برداشت توسعه‌ای، فهم اراده متکلم ضروری است. در تبیین رابطه «توجه متکلم» و «اراده متکلم» باید گفت که اگرچه اراده متکلم در ضمن فضای توجه متکلم شکل می‌گیرد؛ اما دو محور متفاوت‌اند. در واقع اگرچه مسیر شناخت اراده متکلم از شناخت مقام بیان می‌گذرد؛ اما در یک قاعده کلی، اراده متکلم، محور تحلیل برداشت توسعه‌ای و مقام بیان، محور تحلیل در یک برداشت تاریخی است. قرائن متعددی از قبیل: «دقت معنایی»، «سیاق گفتاری»، «معنای طیفی» و «زبان خاص» از یک سو و «اصل تغایر» و

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ (فتح/۱-۲) یا ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا﴾ (نساء/۳)، نشان داده است.

یکی از تفاوت‌های ماهوی ساختار کتاب در قرون نخستین و متأخر به همین مسأله برمی‌گردد. روش روایی دوران متقدم، در فضای نزدیکی متن و زمینه متن شکل گرفته است؛ این در حالی است که این روش در دوران متأخر، به دلیل فاصله حداکثری این دو، قابل قبول نیست. مهم‌ترین نقد به اخباریان نیز از همین زاویه است؛ چراکه «خودمفسری متن»، در دوران متقدم امکان وقوع دارد. از همین روی نقد به تفاسیر روایی متأخر جدی است. حداقل آن است که این کتاب‌ها صرفاً به جمع‌آوری مواد خام و ابزار یک محقق دست یازیده‌اند و به دلیل عدم همراهی فضای متن، قابل استفاده جز برای اهل تحقیق نیستند. اتفاقاً حویزی صاحب تفسیر نورالانقلین خود به چنین امری در مقدمه تفسیرش، تصریح کرده است و بیان می‌کند که «من به جهت بیان یک اعتقاد یا عمل این احادیث را ذکر نکردم بلکه تنها خواستم که اهل تحقیق بدانند...» (حویزی، ۱۴۱۵: ۲/۱).

در پرتو همین رویکرد می‌توان (با در نظرگرفتن تمایز تفسیر و تأویل)، اصطلاح «تفسیر به رأی» را به «فاصله انداختن بین متن و زمینه متن» تفسیر کرد؛ امری که مشکل اصلی در مواجهه با متون دینی توسط جریان‌های سلفی، تکفیری و التقاطی است. ادعای برخی اخباریان، نسبت به

- «اصل زمینه متن» از سویی دیگر، زمینه محوریت «مراد جدی» در روش تفسیر قرآن را هموار می- کنند. بنابراین «احراز مراد جدی»، عنوان اصلی است که باید در برداشت توسعه‌ای در حوزه تفسیر و زبان قرآن کریم مورد توجه باشد.
- منابع
- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۴ق). *کفایة الاصول*. قم: آل‌البيت.
- ابن بابویه، محمدبن علی (۱۴۱۴ق). *الاعتقادات*. قم: مؤسسه امام هادی علیه‌السلام.
- بابایی، علی‌اکبر و دیگران (۱۳۷۹). *روش‌شناسی تفسیر قرآن*. تهران: سمت.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۲). *ترجمه‌شناسی قرآن کریم*. تهران: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- پیشوایی، مهدی (۱۳۷۶). *سیره پیشوایان*. قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام.
- جمعی از محققان (۱۳۸۹). *فرهنگ‌نامه اصول فقه*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۰). *تفسیر تسنیم*. قم: مؤسسه اسراء.
- حویزی، عبد علی ابن جمعه (۱۴۱۵). *تفسیر نورالثقلین*. قم: اسمعیلیان.
- سبحانی، جعفر (۱۴۲۰). *الموجز فی اصول الفقه*. قم: مکتبه التوحید.
- سیدرضی، محمدبن حسین (۱۳۸۹). *نهج البلاغه*. قم: انتشارات امیرالمؤمنین.
- سیوطی، عبدالرحمان (۱۳۸۷). *الأتقان فی علوم القرآن*. تهران: نشر بیدار.
- شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۲۳). *کتاب المکاسب*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۲۳). *فوائد الاصول*. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۳ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: الأعلمی للمطبوعات.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۹۲ق). *جامع البیان عن تاویل آی القرآن*. بیروت: دار المعرفه.
- طبرسی، امین الاسلام (۱۳۷۶). *مجمع البیان*. تهران: ناصرخسرو.
- طوسی، محمدبن حسن (۱۴۲۰). *التبیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- عرب‌صالحی، محمد (۱۳۹۳). *عقل شیعوی و عقل نواعتزالی*. قم: پژوهشگاه ف. و ا. اسلامی.
- کشی، محمدبن عمر (بی‌تا). *رجال کشی*. قم: مؤسسه آل‌البيت.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۳). *الاصول من الکافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- گرجی، ابوالقاسم (۱۳۹۲). *تاریخ فقه و فقها*. تهران: سمت.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). *بحار الانوار*. بیروت: مؤسسه الوفا.
- محمدی، حمید (۱۳۸۱). *مفردات قرآن*. دارالعلم.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۸۰). *علوم قرآنی*. تهران: سمت.

- نوری، حسین بن محمد تقی (۱۴۰۸). مستدرک -
الوسائل. بیروت: مؤسسه آل البیت.
- ونزیرو، جان و... (۱۳۹۱). زبان قرآن - تفسیر
قرآن. ترجمه مرتضی کریمی نیا. تهران: هرمس.
- واعظی، احمد (۱۳۹۲). نظریه تفسیر متن. قم:
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.